

انسان

نشریه سیاسی،
اجتماعی و فرهنگی افق
سال اول، شماره سوم

شواف می‌کنم؛ پس هستم!
بررسی موردی یک پدیده ضد اجتماعی
I show off, so I exist!
A study about an antisocial
phenomenon

دوگانه عشق و نفرت انتخاباتی
بررسی تغییر آرای احزاب در انتخابات
Love and hate in elections
About the votes of political parties

از فتنه ۱۳۷۸ تا کلاب هاوس ۱۴۰۰
مناظره مجازی الله کرم و زیباکلام
From protests of 1999
to Clubhouse of 2021
About the debate between
Allahkaram and Zibakalam

در اسارت ویروس منحوس (۲)
مروری بر تأثیرات دوران پاندمی
Imprisoned by the coronavirus
About the influences of the pandemic

معضلی به اسم سگ گردانی
بررسی بایدهای مدنی و دینی مرتبط
The challenge of companion dogs
A review about social
and religious rules



مرثیه ینجم
Llanto por Ignacio
5th
Sánchez Mejías

نشریه افق

نشریه سیاسی،
اجتماعی و فرهنگی افق
صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
عدنان حامد سلطانی
سر دبیر تحریریه:
پوریاد باغ عبداللہی

بسم ربیعہ لہم

همکاران این شماره:

محمد حسین حیدری. محمدرضا
زوار. غزاله حنیفه زاده. عدنان
حامد سلطانی. پوریاد باغ عبداللہی
سایر همکاران: زهرا مشتری. نیلوفر
سلیمان نژاد. علی خسرو جردی.
پرتو حاجی قهرمانی فرد

باتشکر از:

جناب آقای دکتر پارسایی؛
(کارشناس محترم خانه نشریات)
جناب آقای دکتر فیضی؛
(مدیر محترم امور فرهنگی)

در این شماره می خوانید:

- مرثیه پنجم ایگناسیو (4)
- دوگانه عشق و نفرت انتخاباتی (8)
- شوآف می کنم؛ پس هستم! (11)
- روایت «افق» از مناظره مجازی
حسین الله کرم و صادق زیباکلام (14)
- معضلی به اسم سگ گردانی؛
بررسی بایدهای مدنی و دینی (21)
- در اسارت ویروس منحوس (24)

رژیم
عدنان حامد سلطانی

کانال اطلاع رسانی:

@nashrieh_ofogh

ارتباط با ما:

@nashrieh_admin

برای ثبت پیشنهادات و انتقادات

و یادخواست همکاری

باشناسه فوق تماس بگیرید.

مرثیه پنجم ایگناسیو
 کلماتی درباره چهارگانه مرثیه لورکا، قرن 21 و هویت انسانی
 تقدیم به ی. م. ه. به مناسبت یک زهوق سیاسی اتفاقی
 از: عدنان حامدسلطانی

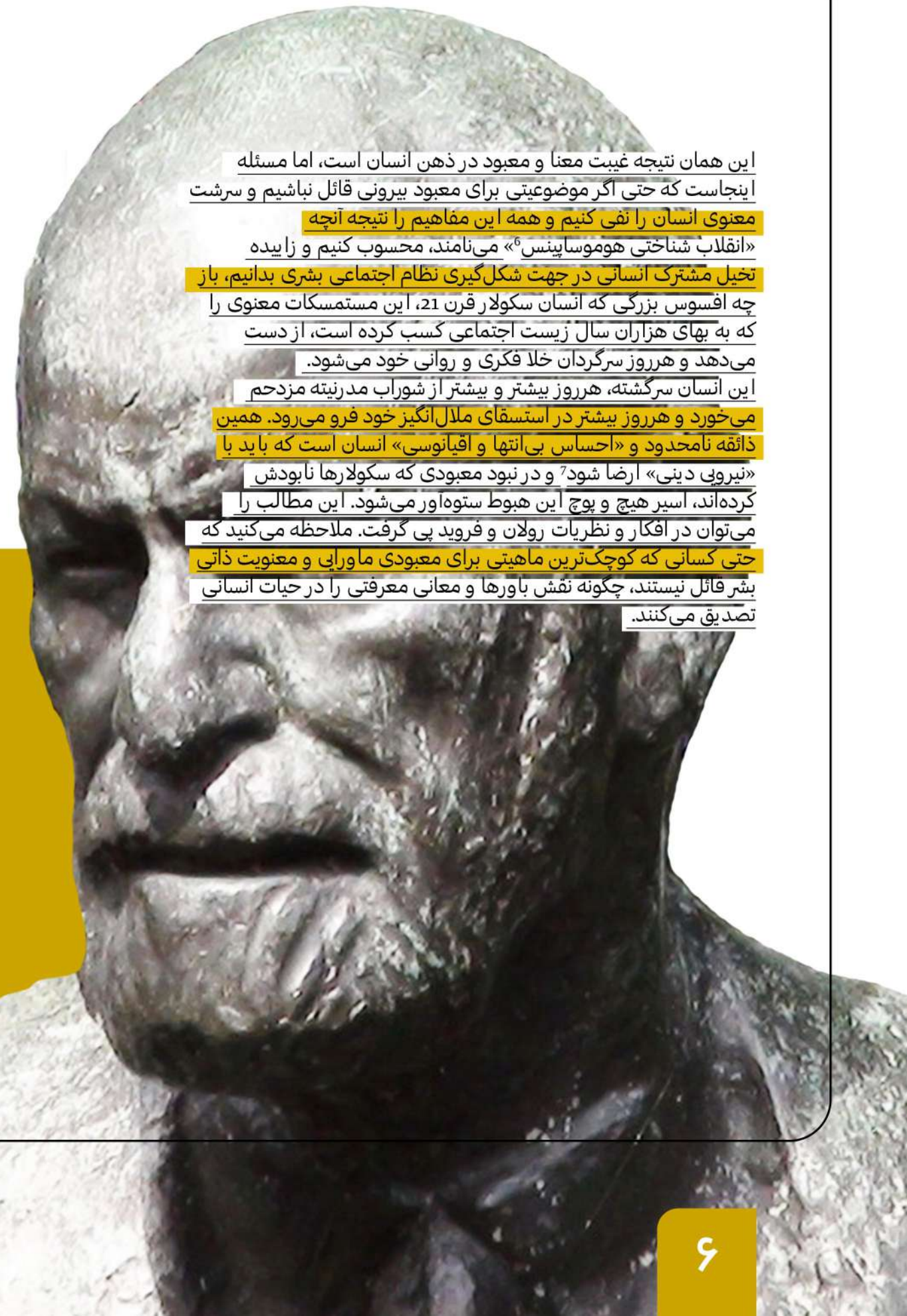
The 5th lament for Ignacio
 About Lorca's lament, the 21st century,
 and the human identity
 By: Adnan Hamedsoltani

نیکولاس جانانان درباره لامنت پنجم عصر از مرثیه‌ای سخن می‌گوید که در لابلای آنچه آن را بندهایی از شعر می‌نامد، جایگذاری شده است. در عجبم که چه چیز این لامنت از اصل آن جداست و اضافی است. کجایش وصله برداشته است. این نمونه تام ایجاز است. مگر می‌شود لامنت فدريكو را تفکیک کرد. سر تا پا مرثیه است و چه غریب، که سر تا پا حتی به معنای کلاسیک آن، شعر است. پر از خیال و آفرینش فکری است و لحظه‌ای نیز از عینیت جدا نمی‌شود. همین است که می‌گوییم لورکا دائماً درون محیط روایت خود، شیئیتی بارز می‌سازد و به آن اصالت می‌دهد و باقی کار را به آن می‌سپارد. این اشیای سرد شعر فدريكو هستند که سخن می‌گویند و عینیت قلم را به شعری چنان عجیب پیوند می‌زنند.

در فکر آنم که چگونه زندگی ما در لابلای عقربه‌های کهنه ساعت پنج عصر تاریخ گیر افتاده است. این روایت قرن بیست و یکم است؛ قرن پر از آهک، پر از زنگار و پر از دود و زرنیخ.¹ اما آنچه ندارد، حضور ایگناسیو سانچز مخیاس است. قرن است با ازدحام تهوع‌آور شیء و شیئیت و خلا باورنکردنی حضور. و این روایت قرن بیست و یکم است. قرن که صورتش مملو از نقش و رنگ است و درونش از معنا تهی است. آنقدر تهی که مجبور است هرروز به ازدحام لایرنت صورت اضافه کند، تا این انسان نشئه، ناگهان به خود نیاید و از این حالت غریب سیرت، فریاد نکشد. حالا، چگونه همی‌بینی این دیبای معلّم بر این حیوان لایعلم²؟ این حیوان لایعلم، همه را عاقبت به خار و خاشاک می‌زند. همه را زخم می‌کند و هر زخم را به صد زخم تازه می‌کشاند.³ و این باز چه زخم‌های غریبی است که در دایره ادراک منجمد ما نمی‌آید و ناله نمی‌کنیم. این خاصیت ازدحام قرن 21 است.

قرن بیست و یکم همانقدر که مجموعه پایان‌ناپذیر اشکال و الوان است، غریب و تنها و افسرده است. قرن بیست و یکم، سراسر «زخم و مرگ»⁴ است و حتی ماورای مرثیه آوانگارد لورکا، غریب است. اما افسوس که لورکای برای آفرینش مرثیه پنجم ندارد. کسی حرفی نمی‌زند. کسی فریاد نمی‌کشد. همه دچار حالت وحشتناک «تمکین» و حالت وحشتناک‌تر «عادت» شده‌اند. همین زندگی بی‌سروصدا و سربه‌زیر است که تدریجاً یک «جهان‌شهر هر روز کوچکتر شونده»⁵ با تمدنی افسرده و افکاری نیهیلیستی می‌سازد. انسانی که معنا را از دست داده است، یاد می‌گیرد که چگونه هرروز روح جست‌وجوگر خود را برای دقایقی با ابزار دیجیتال قرون جدید سرگرم کند و لحظه‌ای از گود نیهیلیسم چیره شونده، سر برون آورد و نفسی بکشد و افسوس که لحظه‌ای بعد دوباره باید به درون این گرداب فرو برود.

این همان نتیجه غیبت معنا و معبود در ذهن انسان است، اما مسئله اینجاست که حتی اگر موضوعیتی برای معبود بیرونی قائل نباشیم و سرشت معنوی انسان را نفی کنیم و همه این مفاهیم را نتیجه آنچه «انقلاب شناختی هوموساپینس»^۶ می‌نامند، محسوب کنیم و زائیده تخیل مشترک انسانی در جهت شکل‌گیری نظام اجتماعی بشری بدانیم، باز چه افسوس بزرگی که انسان سکولار قرن ۲۱، این مستمسکات معنوی را که به بهای هزاران سال زیست اجتماعی کسب کرده است، از دست می‌دهد و هرروز سرگردان خلا فکری و روانی خود می‌شود. این انسان سرگشته، هرروز بیشتر و بیشتر از شوراب مدرنیته مزدحم می‌خورد و هرروز بیشتر در استسقای ملال انگیز خود فرو می‌رود. همین ذائقه نامحدود و «احساس بی‌انتها و اقیانوسی» انسان است که باید با «نیروی دینی» ارضا شود^۷ و در نبود معبودی که سکولارها نابودش کرده‌اند، اسیر هیچ و پوچ این هبوط ستوه‌آور می‌شود. این مطالب را می‌توان در افکار و نظریات رولان و فروید پی گرفت. ملاحظه می‌کنید که حتی کسانی که کوچک‌ترین ماهیتی برای معبودی ماورایی و معنویت ذاتی بشر قائل نیستند، چگونه نقش باورها و معانی معرفتی را در حیات انسانی تصدیق می‌کنند.



- ۱: عناصر بصری تابلوی دهشتناک مرثیه اول
- ۲: رک. باب سوم گلستان؛ سعدی شیرازی
- ۳: رک. دفتر اول مثنوی معنوی؛ مولوی
- ۴: رک. مرثیه؛ فدریکو گارسیا لورکا
- ۵: رک. روشنفکران و معاصر بودن؛ سید مرتضی آوینی
- ۶: رک. تاریخ مختصر بشر؛ یووال نوح هراری
- ۷: رک. تمدن و ملالت‌های آن؛ زیگموند فروید

چندی پیش یکی از دوستان^۸ در نوشته‌ای برایم پرسشی بسیار ساده اما مبنایی را مطرح کرد. شاید بیشتر از آنکه این پرسش به دنبال پاسخی استدلالی و تحلیلی باشد، در پی تجدید یک حس مشترک و تکرار یک «چرا ما نمی‌توانیم هرگز سرخوش باشیم؟» و افزودن پاسخی افسوس همیشگی مقدار بر جماعتی بود که چشمانشان را روی کشاکش دنیای رنجور نمی‌بندند، بی‌خیال این انسان دردمند نمی‌شوند، می‌نشینند و می‌خوانند و عمرشان را در نواندیشی و روشنفکری می‌گذرانند. این یک پرسش جدی است که جریان پیشروی تکنیکی، هوشیار و هوشمند کرده است؟ و پرسش مشابه آن است که حد یقف حیات ردیله بشر کجاست و این ادراکات عمومی، کی و چگونه در جوامع خواب‌زده تاریخ بشریت تحصیل خواهد شد؟ آیا هرگز پس از قرن‌ها بحث و گفت‌وگو، این اقلیت ناچیز خواهد توانست دیالوگ موثر و محرکی برای ارتقای اکثریت موجود پیدا کند و یا این اکثریت سرخوش، برای آینده‌ای بهتر و زندگی انسانی، از خواب قرن‌ها بیدار خواهد شد؟ همچنان در مصائب قرن ۲۱ هستیم و همچنان مسائلی که باقی است.





دوگانه عشق و نفرت انتخاباتی

بررسی تناوب آرای مردم در دوگانه راست و چپ انتخاباتی
از: محمدحسین حیدری

Love and hate in elections
About the changes in the votes of political parties
By: Mohammadhossein Heidari

انتخابات 1400 با تمام حاشیه‌هایش به پایان رسید و نهایتاً سید ابراهیم رئیسی به عنوان منتخب مردم، برگزیده شد. میزان مشارکت در این دوره از انتخابات، حواشی مربوط به عدم احراز صلاحیت‌ها و همچنین منتخب شدن فردی که در دوره گذشته رقیب و مخالف جدی رئیس‌جمهور مستقر محسوب می‌شد و از او شکست خورده بود، ذهنم را با پرسش‌هایی مواجه کرد که طرح و تامل درباره پاسخ به یکی از آنها در این شماره خالی از لطف نیست.

چگونه می‌شود مردمی که پس از دوران ریاست جمهوری یک شخص با ناراحتی و دلخوری از وی به جریان فکری مخالف آن فرد رای می‌دهند، پس از مدتی دوباره همان شخص، محبوب قلبشان می‌شود و مردم برای انتخابشان منتظر اعلام نظر وی می‌مانند؟ این پرسش از انتخابات سال 1392 که مردم به دنبال اعلام حمایت اکبر هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی از حسن روحانی حمایت کرده و به او رای دادند، برای نگارنده مطرح شد و اما پررنگ شدن آن، به روز ثبت‌نام محمود احمدی‌نژاد برای انتخابات سال 1400 مربوط می‌شود. چگونه می‌شود مردم از هر سه این روسای جمهور قبلی که پس از دوران ریاستشان دل خوشی از آنها نداشتند، با گذشت زمان دوباره طرفداری کنند. به راستی چه عواملی سبب بروز این دوگانه عشق و نفرت انتخاباتی می‌شود؟

برای ریشه‌یابی و پاسخ به این پرسش، باید در زمان سفر کنیم و برای شروع به انتخابات سال 1376 باز می‌گردیم. در این انتخابات، دو نامزد اصلی سید محمد خاتمی (وزیر فرهنگ و ارشاد دولت اول هاشمی رفسنجانی) و علی اکبر ناطق نوری (رئیس مجلس شورای اسلامی) هستند.

ناطق نوری مدافع عملکرد و سیاست دولت هاشمی رفسنجانی بود و خود را ادامه دهنده همان راه معرفی می‌کرد و سید محمد خاتمی علیرغم حضور در دولت هاشمی و اشتراک حزبی و فکری با او (در مجمع روحانیون مبارز) مخالف سیاست‌ها و عملکرد دولت هاشمی قلمداد می‌شد. سرانجام خاتمی با قاطعیت بر ناطق نوری پیروز شد. اما علت پیروزی تفکر مخالف دولت بر تفکر موافق آن چه بود؟ مردم معتقد بودند که علیرغم رشد و توسعه کشور در حوزه صنعت، عدالت اجتماعی به انزو کشیده شده و توسعه نیافته است. البته که تورم 49/9 درصدی نیز بر این مخالفت با ادامه سیاست‌های دولت هاشمی تأثیر بسزایی داشت. عامل دیگری که در برد خاتمی تأثیرگذار بود، مطرح شدن شایعه‌ای درباره مهندسی انتخابات برای پیروزی ناطق نوری بود که مردم را برای صیانت از تأثیر خود در آینده کشور، تحریک به رای دادن به نفع خاتمی کرد. پس از 8 سال ریاست جمهوری خاتمی، به انتخابات 1384 می‌رسیم. جایی که اکبر هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس‌جمهور دولت‌های سازندگی در مقابل احمدی‌نژاد جوان و گمنام قرار می‌گیرد و در عین ناباوری از گفتمان عدالت‌محوری او شکست می‌خورد. انتخاباتی که به دور دوم راه یافت و در دوم رای اصلاح‌طلبان به سید رای هاشمی ریخته شد.





شوآف می‌کنم؛ پس هستم!
بررسی موردی یک پدیده رایج ضد اجتماعی
از: محمدرضا زوار

I show off, so I exist!
A study about an antisocial phenomenon
By: Mohammadreza Zavvar

صابر، کارمند اداره ثبت اسناد است. او احساس می‌کند که مدیران بالادستی به کار سينا که هم‌اندازه او سنوات شغلی دارد، بسیار بیشتر از تلاش‌های خودش توجه دارند. او می‌بیند که حقوق سينا یک و نیم برابر حقوق خودش است، **مزایای بیشتری** دریافت می‌کند و **احترام بیشتری** هم نصیب او می‌شود؛ حال آنکه در دیدگاه صابر، او به همان اندازه یا حتی بیشتر از سينا در تلاش است، کار می‌کند و بر فعالیت‌های شغلی‌اش تمرکز دارد. کم‌کم به این فکر می‌کند که شاید **مهارت‌های اجتماعی** سينا در برخورد با دیگران این حس را به همکاران القا می‌کند که او کارمند بهتری است. در دید صابر، سينا بیش از آنکه فعالیت شغلی خاص داشته باشد، «شوآف» می‌کند. به این فکر می‌افتد که برای رقابت با سينا، او نیز باید چنین رویه‌ای را در پیش بگیرد. موقعیت بالا نمونه‌ای از **مواجهه افراد با پدیده «خودنمایی و شوآف»** است. نکته بسیار مهمی که در این موقعیت به آن توجه داریم، این است که در چنین وضعیتی، شوآف کردن به عنوان یک «**مهارت اجتماعی**» در نظر گرفته شده است که باعث می‌شود کوشش‌های افراد، بیشتر و بهتر از حالت واقعی «نمایانده» شوند. در نتیجه، خودنمایی امری معمول، مثبت و تایید شده در نظر گرفته خواهد شد. روشن است که در پس شوآف، نوعی فریب، **وارونه‌سازی، مبالغه و امری منفی و ضدارزش** قرار دارد، ولی در جامعه توصیف شده، اکثریت افراد به صورت روزانه آن را انجام می‌دهند، بدون آنکه در پی آن خود را سرزنش کنند. پس وضعیت وخیم‌تر زمانی است که شوآف با برخی از مفاهیم مثبت مانند **روابط عمومی خوب** در کنار هم قرار گیرند. یعنی گفته شود کسی که خوب از عهده شوآف برمی‌آید، درواقع از مهارت‌های روابط عمومی خوبی برخوردار است. در این وضعیت، نه تنها **قبیح اخلاقی این رفتار شکسته می‌شود**، بلکه شوآف به عنوان یک مهارت اجتماعی به دیگران آموزش داده می‌شود.

و همچنین پیدایش جریانی موسوم به **حلقه انحرافی** در اطرافیان، از شدت محبوبیت او کاست و موجب شد فردی با دیدگاه مخالف او، یعنی حسن روحانی با حمایت‌های خاتمی و هاشمی رفسنجانی رأی بیاورد. با مرور همین سه دوره انتخابات می‌توان دلایل زیادی برای بروز این دوگانه عشق و نفرت انتخاباتی یافت که به **4 مورد اصلی** از آن‌ها می‌پردازیم و در شماره بعدی نشریه، در مطلبی با همین عنوان، بحث را ادامه می‌دهیم. عامل اول، **عملکرد نامناسب دولت‌های جایگزین** است. دولت جایگزین شرایط را برای مردم نامناسب‌تر از قبل می‌کرد و نمی‌توانست به وعده‌های خود جامه عمل بپوشاند. دوم، بحث **حافظه تاریخی ضعیف مردم** است. از آنجایی که مردم ما اصول و معیار درستی برای انتخاب رئیس‌جمهور ندارند و انتخاب خود را بیشتر تحت تأثیر احساسات و رپورتاژهای افراد و چهره‌های فاقد صلاحیت، انجام می‌دهند نمی‌توانند به درستی از حوادث گذشته، برای انتخاب‌های بعدی عبرت بگیرند. سوم، بحث **رسانه‌ها و جنگ روانی** است. مصداق این عامل را در بررسی انتخابات سال 76 بیان کردیم. این حربه از سال 76 به بعد به صورت جدی‌تری توسط برخی جریان‌های فکری خاص در انتخابات استفاده شده است. عامل آخر نیز، **عدم شفافیت عملکرد دولت‌هاست**. عدم شفافیت سبب می‌شود که نقش رئیس‌جمهور در بسیاری از موارد آشکار نشود و مردم ندانند که وی چه مقدار در یک رخداد مشخص نقش داشته است و پس از مدتی رئیس‌جمهور و مجموعه دولت نقش خود در آن رخداد را انکار می‌کنند و همین مسئله موجب **دلسردی مردم و بی‌اعتمادی آنان** به دولت مستقر می‌شود.

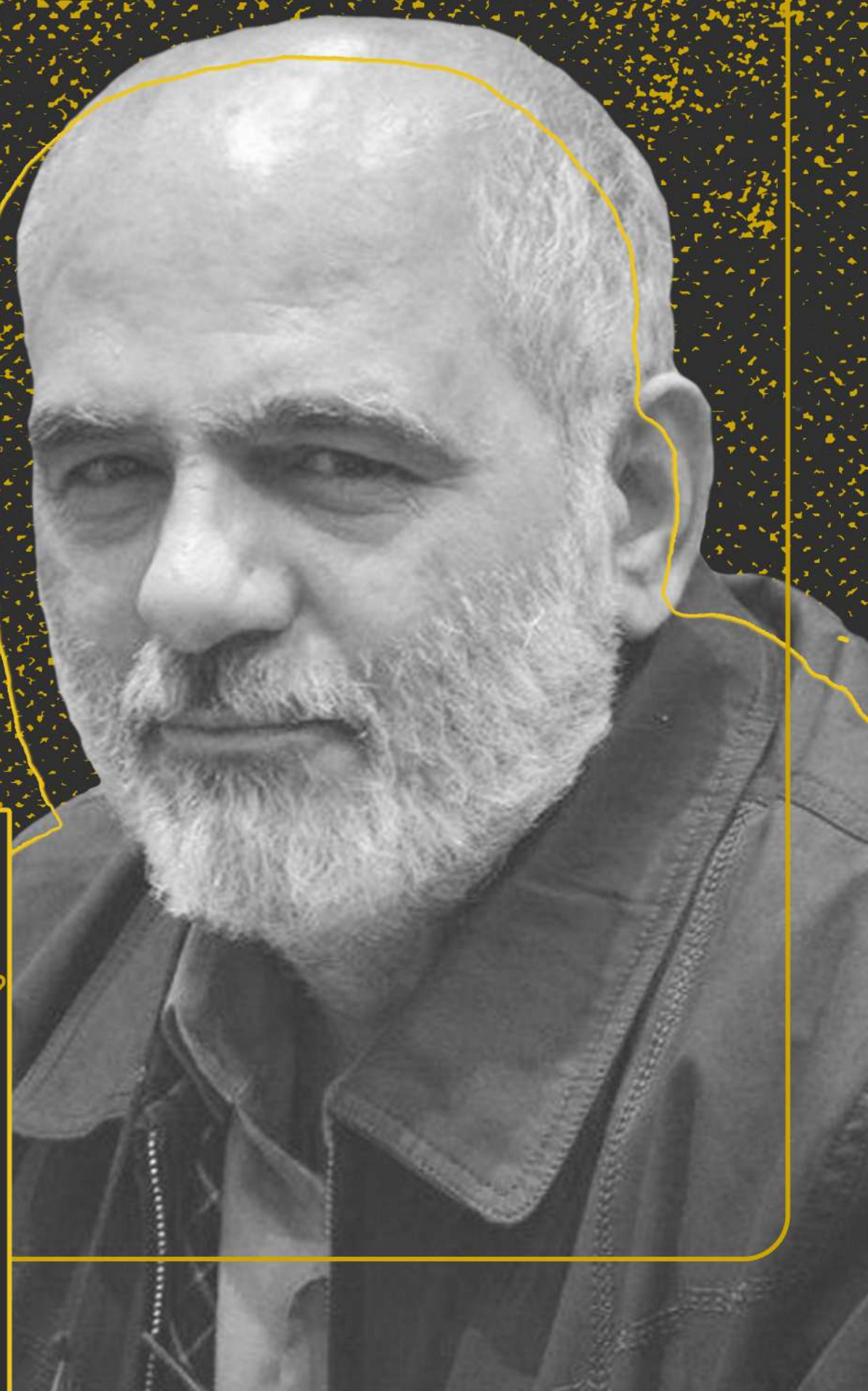
درواقع هاشمی رفسنجانی به عنوان موافق دولت خاتمی قلمداد شد، اما نتیجه دور دوم انتخابات و پیروزی احمدی نژاد مشخص کرد که **مردم از خاتمی نیز دل خوشی ندارند**. علت دلخوری مردم از خاتمی حس فریب خوردگی بود که آنها داشتند. در واقع آنها خود را تنها حس کردند و **مشکلات مختلف اقتصادی و اجتماعی آنان برجا بود**. اما چه عاملی باعث ایجاد این احساس شده بود؟ مردم برای ادامه نیافتن مواضع و سیاست‌های تکنوکراتیک هاشمی رفسنجانی به خاتمی پناه برده بودند، اما خاتمی به مرور ادامه دهنده همان سیاست شد. در دوره اول حسن حبیبی را به معاون اولی خود برگزید که در دو دوره هاشمی هم در همین سمت مشغول به کار بود و با گذشت زمان و به خصوص در دوره دوم خاتمی، تعدادی از وزرای هاشمی به کابینه بازگشتند و در سال 84 میان هاشمی و خاتمی **نشانه‌هایی از همگرایی جدی دیده شد**. احمدی نژاد هم رئیس‌جمهوری دو دوره‌ای بود و تا سال 1392 سکان هدایت قوه مجریه کشور را بر عهده داشت. او در انتخابات 92 به علت عدم احراز صلاحیت **اسفندیار رحیم مشایی**، از فرد خاصی اعلام حمایت نکرد، اما انعکاس صدای مردم از بدنه جامعه و کف خیابان نشان می‌داد که دیگر محبوب نیست؛ اما چه شد که او محبوبیتی را که به علت ارتباط مداوم با مردم استان‌ها و شهرستان‌ها، هدفمندی پارانه‌ها و بحث مسکن مهر کسب کرده بود، از دست داد؟ ادبیات بی‌محابای او نسبت به مخالفان، مخالفت‌های صریح با مقام معظم رهبری (بیشتر طرفداران اولیه احمدی نژاد به این علت هوادار او بودند که او را فرد نزدیک به دیدگاه رهبری می‌دانستند)، آشکار شدن اختلاس‌های بزرگ در دولت وی

می‌بینیم که شوآف و خودنمایی تقریباً در همه جنبه‌های زندگی بشری رسوخ کرده است. فضای مجازی هم که نماد این رشد روز افزون میل انسان‌ها به «نمایش» است. فردی که هرروز از داشبوردهای خودروی گران‌قیمتی که اصرار دارد مال اوست، تصویری به نمایش می‌گذارد، تا کسی که با آب معدنی‌های اهدایی به مردم محروم جنوب کشور، سلفی می‌گیرد! یا معاون اداره‌ای که اصرار دارد روزانه حداقل دو پست مجازی از تلاش‌های روزمره و اقدامات انتلکت‌مآبانه‌اش منتشر کند و هر هفته مطلبی درباره ادبیات و سینما و موسیقی در صفحات مجازی‌اش قرار دهد، تا به مخاطبان ثابت کند که اهل فضل و هنر است! همه و همه نمادهای این حرکت روزافزون دسته‌جمعی برای نمایش چیزی است که نیستیم، اما دوست داریم که باشیم و فکر می‌کنیم که دیگران، آن شخصیت تصنعی و نمایشی را بیشتر دوست دارند، می‌پسندند و احترام می‌گذارند.

در نهایت این مسئله می‌تواند نمونه‌ای از رفتارهای نه‌چندان تعمدی فردی با اختلال شخصیت نمایشی یا افراد هیستریونیک باشد که به واسطه بیماری شخصیتی و روانی، عطشی سیری‌ناپذیر برای جلب توجه اطرافیان دارند. این عطش، به عنوان نمونه می‌تواند در اثر نادیده گرفته شدن افراد در دوران کودکی توسط اطرافیان و نهادینه شدن نیاز به توجه و لزوم تلاش مستمر برای جلب توجه در شخصیت آنان باشد. اختلال شخصیت نمایشی را جدی بگیریم.

خودنمایی کردن یا شوآف، اشکال و نمونه‌های متعددی دارد. در زمینه شغلی، نمونه‌هایی مانند بازگویی مکرر و بی‌دلیل ارتباط‌ها و لینک‌هایی که بلندپایه‌ترین مسئول در دسترس به جای موارد نظیر آن وجود دارند که به برشمردن انواع و اقسام پیشنهادها و موقعیت‌ها در جهت حل مشکلات مردم یا «فعال نمایی» عنوان اقداماتی برای «جلب توجه» در نظر گرفته می‌شوند. کارهایی مثل نمایش بیش از اندازه و متظاهرانه دارایی‌ها و موقعیت‌ها در روزگاری زندگی می‌کنیم تلاش‌های مسئولین ارشد کشوری در هزاران مثال که همگی بر آنان واقفیم، نمایانگر غیرواقعی و تصنعی برخی مسئولین و هزاران مثال که همگی بر آنان واقفیم، نمایانگر کوشش‌های بی‌وقفه همگانی در این زمینه است! در واقع ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که کار و کوشش، دشوار و نمایش کار و کوشش بسیار آسان‌تر است. بنابراین اکنون از تک‌تک افراد عادی جامعه و شاغلین دولتی و غیردولتی و اقشار و صنوف مختلف، انتظار شوآف داریم و متعجب و نگران این رویداد مسموم و منحوس هم نیستیم! البته که باید این را هم بدانیم که مرز بسیار باریکی بین «کوشش در جهت نمایش و اثبات تلاش‌ها و توانایی‌های خود به دیگران» و «خودنمایی کردن بی‌دلیل و افراطی» وجود دارد. این را می‌دانیم که برای دریافت پاداش در حد شایستگی‌ها، افراد جامعه باید قابلیت نمایش توانمندی‌های خود را داشته باشند.

اداره‌ای را تصور کنید که ارتباط بین کارمندان و مدیران میانی و همچنین مدیران بالادست و میانی منقطع و ناکارآمد است. حال، کارمندان اداره برای اثبات کوشش‌هایشان باید مدیران میانی خود را برای تایید توانایی‌های شغلی‌شان قانع کنند که نمی‌توانند. این درحالی است که مدیران بلندپایه نیز حاضر به قضاوت و بررسی عادلانه کوشش‌های تک‌تک کارمندان نیستند. اینجاست که به دلیل ضعف ارزیابی شاغلین چنین نهادی، نقش شوآف در بالا رفتن جایگاه شغلی افراد بسیار مهم می‌شود. ممکن است بی‌عدالتی‌های بسیار گسترده‌ای در چنین نهادی به وجود بیاید. امکان دارد کارمند بسیار تلاشگری نتواند کار خود را تنها با «کار کردن» به مدیرش اثبات کند و در مقابل، کارمند دیگری با کوشش کمتر، جایگاهی بهتر پیدا کند.



روزنامه جوان



از فتنه 1378 تا کلاب هاوس 1400 روایت «افق» از مناظره مجازی حسین الله کرم و صادق زیباکلام از: عدنان حامدسلطانی

Protests of 1999 - Clubhouse of 2021
About the debate between
Hossein Allahkaram and Sadeqh Zibakalam
By: Adnan Hamedsoltani

از فتنه 78 و اغتشاشات ننگین کوی دانشگاه تا سروصدای این روزهای کلاب هاوس فارسی، از حسین الله کرم و انصار حزب الله تا صادق زیباکلام و قافله مغزهای کوچک غرب زده، به نظر می رسد هیچکدام نیاز به توضیح و تفسیر ندارند. کلیدواژه‌گانی که برای جریان دانشجویی و سیاسی کشور و حتی عامه جامعه ایران اسلامی آشنا هستند و حالا در نقطه تلاقی هجدهم تیرماه 1400 و به مناسبت سالروز فتنه سالیان نه چندان دور کوی دانشگاه، روایتگر زاویه‌هایی از این رخداد مهم سیاسی در تاریخ معاصر ایران شده‌اند. روایت چکیده نشریه افق از این مجالسه مجازی 6 ساعته را در ادامه مطلب می‌خوانید.

مجری جلسه سر صحبت را باز می‌کند و برطبق معمول به دلیل مشکلات صدای مهمانان و مسائل فنی، دقایقی را به تشریفات و مقدمات می‌گذراند. زیباکلام شروع می‌کند و از لزوم رعایت عدالت در جلسه مناظره صحبت می‌کند و دوستان مادریتورش را به رعایت اصل بی‌طرفی در مناظره توصیه می‌کند. الله کرم اما با اشاره به جانبداری ضمنی جلسات مربوطه از جریان‌های فکری خاص، درخواست می‌کند که اتفاقاً مادریتورها تعارف را کنار بگذارند و در دفاع از زیباکلام فروگذاری نکنند؛ چراکه جریان مقابل عملاً حرفی برای گفتن ندارد و دیالوگ‌هایش سال‌هاست که به اتمام رسیده است. می‌گوید: «امروز اندیشه و فلسفه غرب به خط پایان رسیده است و این‌ها همچنان به دنبال اتوپیایی هستند که به واسطه نارسایی مبنایی خود، دچار سقوط و افول جدی است». زیباکلام اما در پاسخ می‌گوید که الله کرم از همین ابتدا می‌خواهد کاسه کوزه‌های شکست هولناک انتخاباتی‌شان را سر من بشکند و غرب و غرب زدگی بهانه است. البته که مشخص نیست منظور حضرت استاد از شکست انتخاباتی الله کرم، در اشاره به پیروزی قاطع دکتر عبدالناصر همتی بوده و قصد مزاح دارند، یا واقعاً افت درصد مشارکت مردمی در انتخابات را شکست جبهه رقیب خود می‌دانند و عملاً خود را به صراحت، در نقطه مقابل نظام جمهوری اسلامی ایران تعریف می‌کنند.

زیباکلام بحث را با طرح پرسشی شروع می‌کند: «چه شد که به کوی دانشگاه حمله (!) شد و چرا واقعه 18 تیر اتفاق افتاد؟». ادامه می‌دهد: «فکر می‌کنم لازم است که مقداری به عقبه جنبش دانشجویی بپردازیم. قبل از انقلاب، مثل بسیاری از جوامعی که نظام‌های اقتدارگرا در آن‌ها حاکم هستند، در ایران نیز یکی از جاهایی که هیچگاه خاموش نبود و نشد، دانشگاه‌ها بودند. در ترکیه، مصر و بسیاری از کشورهای دیگری نیز که اسیر نظام‌های توتالیتر بودند، دانشگاه‌ها جلودار و پرچم‌دار ستیز با دیکتاتوری بودند. در ایران هم واقعه 16 آذر، این بحث پرچم‌داری را تابناک‌تر کرد. اما در اوج دوران دیکتاتوری رژیم محمدرضا شاه پهلوی، که اگر اوج آن را در قبل از شروع فضای باز سیاسی در اواخر 55 و اوایل 56 در نظر بگیریم، یک آمار زندانیان سیاسی در ایران را داریم که همان سال 1355 است و در اواسط سال 55 و قبل از آنکه آزادی زندانیان و فضای باز سیاسی در ایران اتفاق بیفتد، حدود 5 هزار زندانی داشتیم که حدود 80 درصد از آنان، دانشجویان دانشگاه‌های تهران، صنعتی شریف (آریامهر وقت)، پلی‌تکنیک و سایر دانشگاه‌ها بودند و همین نشانگر آن است که جایگاه جنبش دانشجویی در مبارزه با دیکتاتوری رژیم شاه چه جایگاه رفیع و مهمی بوده است. ایضاً بسیاری از نیروهای تشکیل‌دهنده جریان‌هایی که وارد مبارزه مسلحانه با رژیم شاه شده بودند، چه طیف‌های مارکسیستی آن و چه در سازمان مجاهدین خلق، دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها بودند. بنابراین جنبش دانشجویی نقش بسیار حائز اهمیتی در مبارزات دوران قبل از انقلاب داشته است. در دوران انقلاب هم دانشگاه‌ها یکی از مراکز گردهمایی‌ها و سخنرانی‌ها بودند و به علاوه، در بسیاری از شهرهای کوچک، دانشجویان

نقش مهمی در به راه انداختن راهپیمایی‌ها و غیره داشتند. اما بعد از انقلاب، بخشی از جنبش دانشجویی دو تکه شد و بخش‌های مارکسیستی و مجاهدین خلق که در دوران قبل از انقلاب به دلیل داشتن دشمنی مشترک احساس نزدیکی می‌کردند، پیوند استراتژیک مابین خود را از دست دادند و بخش مارکسیستی شروع به موضع‌گیری علیه انقلاب کرد و هرچه قدر سازمان‌های حامی آنان رادیکال‌تر بودند، انقلابی‌تر به حساب می‌آمدند و بخش بدنه دانشجویی آنان نیز مخالفت بیشتری با انقلاب اسلامی می‌کرد. به عنوان مثال، گروه پیکار در راه آزادی طبقه کارگر که جریانی مارکسیستی بود و از مجاهدین خلق جدا شده بود و ایدئولوژی مارکسیستی پیدا کرده بود، منتقد شدید انقلاب و رهبری انقلاب شد. مجاهدین خلق هم اگرچه صراحتاً با انقلاب مخالفت نمی‌کردند، اما دست کمی از گروه‌های مارکسیستی نداشتند و سکوت و موضع‌گیری بی‌طرفانه آن‌ها نسبت به رهبری انقلاب، دیگر از بین رفت و مخالفت آنان چیزی از گروه‌های دیگر کم نداشت. دانشجویان پیشگام هم که طرفدار چریک‌های فدایی خلق بودند، در عمل مخالف انقلاب موضع‌گیری می‌کردند. در مقابل، دانشجویان مسلمانی بودند که طرفدار امام و رهبری انقلاب بودند و با تمام وجود، به نفع انقلاب فعالیت می‌کردند. ما از 22 بهمن 57 عملاً یک سال تحصیلی بیشتر نداشتیم، تا وقتی که در پایان سال تحصیلی 58-59 دانشگاه‌ها تعطیل شدند. در آن یک سال تحصیلی که از مهر 58 شروع شده بود، در دانشگاه، رقابت و تخاصم در بین دانشجویان اسلام‌گرا که بعدها آنان را به اسم دانشجویان مسلمان پیرو خط امام می‌شناسیم و دانشجویان چپ‌گرا و مجاهدین خلق روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شد.»



وی ادامه می‌دهد: «در بحث انقلاب فرهنگی، دست کم یکی از دلایل آن، تلاش برای پاک‌سازی پایگاه‌های چپ‌گرا در دانشگاه‌ها بود؛ با این استدلال که اکثریت ملت مسلمان بوده و به جمهوری اسلامی رای داده‌اند و دانشگاه‌ها هم که از پول بیت‌المال همان ملت اداره می‌شوند، نباید امکاناتشان در اختیار فلان گروه سیاسی قرار بگیرد که شاید در محیط بیرونی 5 هزار نفر طرفدار هم نداشته باشد و حالا بخواهد علیه نظام موضع گیری کند. اما جریان دانشجویان اسلام‌گرا بعد از انقلاب، عملاً درون نهادهای انقلابی پخش شدند. بسیاری از فرماندهان اولیه سپاه و بسیاری از مسئولین جهاد سازندگی از دانشجویان بودند. بسیاری از دانشجویان به مجموعه وزارت خارجه و نهادهای دیگر رفتند و به طور کلی با نهادهای انقلابی همکاری می‌کردند. بعدتر هم پس از شروع جنگ تحمیلی، بسیاری از دانشجویان مسلمان به جبهه‌ها رفتند و با جریان انقلاب فرهنگی نیز همکاری داشتند و قس علی‌هذا. تا این که ما رسیدیم به دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی. سیاست‌هایی که آقای هاشمی از سال 68 به بعد انتخاب کرده و در پی تحقق آن برآمده بود، به شدت با اعتقادات دانشجویان مسلمان که متأثر از جریانات مارکسیستی بودند (!)، در تقابل بود.»

وی اضافه می‌کند: «دانشجویانی که با سیاست‌های آقای هاشمی مخالف بودند، نمی‌توانستند علیه نظام و ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی شعار بدهند؛ ضمن آنکه با سیاست‌های او مخالف بودند، چون انقلاب اسلامی و امام را از خودشان می‌دانستند. فلذا دانشجویان سکوت و سکوت کردند، تا دوم خرداد و انتخابات 1376. یکی از عمده‌ترین و بارزترین نیروهای اجتماعی که دوم خرداد را رقم زد، دانشجویان بودند. در 8 سال ریاست جمهوری آقای هاشمی، دانشگاه‌ها شبیه قبرستان شده بودند و صدای از کسی در نمی‌آمد. نه اینکه سرکوبی در کار باشد، اما نوعی بی‌تفاوتی به وجود آمده بود. اما در 76 دانشجویان به جریان اصلاحات و دوم خرداد پیوستند و یکی از دلایل سرکوب 18 تیر، نوعی انتقام‌گیری از دانشجویان بود!»

زیباکلام با آنکه دقیقاً توضیح نمی‌دهد که اغتشاش تعدادی از معاندین در خیابان‌ها و تخریب اموال عمومی چه ارتباطی به حضور ملت در عرصه انتخابات کشور دارد، که اتفاقاً ناظر بر اصل مردم‌سالاری دینی، همواره مورد تأکید جبهه انقلاب بوده است، توضیحات خود را تا اینجا کار، کافی می‌داند و فرصت را به الله‌کرم می‌دهد. الله‌کرم صحبت خود را اینگونه آغاز می‌کند: «آقای زیباکلام می‌گویند که در 18 تیر 78 به دانشگاه حمله شده است. مسئله 18 تیر به کوی برمی‌گردد و حال، سوال اینجاست که چرا باید محل کوی، تبدیل به میدان درگیری شود. ایشان دوست دارند جوری القا کنند که کوی حمله‌ای به دانشگاه صورت گرفته و بحث انتقام‌گیری از دانشجویان بوده است! ایشان در مباحثشان گفتند که جریان دانشجویان پیرو امام وامدار جریان مارکسیستی هستند و در مقابل آقای هاشمی در سیاست‌گذاری‌های مختلف، می‌ایستادند که این نیز نمی‌تواند تحلیل درستی باشد، چراکه اساساً دفاع از عدالت‌خواهی، دفاع از مارکسیسم نیست و ضمن اینکه پس از فروپاشی شوروی، جریان چپ اسلامی نیز از خط خود عدول کرد و به سمت چپ جدید گرایش پیدا کرد، چه برسد به دانشجویان پیرو خط امام. البته قبلاً ایشان می‌گفتند که شما از اول انقلاب جریان ضداستکباری‌تان ریشه در مارکسیسم دارد و الان یک‌دهه کار را جلو آورده‌اند و درباره دوران آقای هاشمی رفسنجانی صحبت می‌کنند. و بعد هم بحث انتقام‌گیری از دانشجویان، آن هم در زمانی که وزارت کشور خاتمی و افرادی مثل تاجزاده سر کار هستند.»

وی در ادامه توضیح می‌دهد: «آقای خاتمی هم همان هاشمی دوم بود که برخلاف آقای هاشمی که از ابتدا بر نگرش چپ جدید عمل می‌کرد، در ابتدا نگرش چپ اسلامی داشت و بعد از فروپاشی شوروی به چپ جدید روی آورد. آقای خاتمی در مکتب آقای هاشمی رفسنجانی و در مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری به همراه آقای عبدی و دوستانشان و در معیت آقایان روحانیون مبارز تغییر تفکر دادند و افراد چپ‌گرایی مثل حسین بشیریه، بحث دموکریزاسیون و مباحثی از قبیل توسعه سیاسی را در همانجا پایه‌ریزی کردند که اساساً ربطی به چپ‌گرایی نداشت. مثلاً بحث آزادی جامعه مدنی ربطی به مارکسیسم و وامدار بودن از جریان‌های مارکسیستی و حزب توده و امثالهم ندارد.»

الله‌کرم در ادامه صحبت‌های خود درباره تاریخچه روشنفکری بحث می‌کند و می‌گوید: «روشنفکری اول مشروطه برپایه افرادی چون ملک‌خان و مستشارالدوله بود که مفاهیم غربی را همراه با لفاظیه مذهب بیان می‌کردند. باید توجه داشت که مدرنیته در آن زمان، کعبه آمال و آرزوها بود. روشنفکری دوره دوم مشروطه، جریانی است که به دنبال نوعی «ایدئولوژی» می‌گردد. این جریانی است که به دنبال ایدئولوژی سکولاری، ناسیونالیستی، لیبرالی و سوسیالیستی است تا آن را در مقابل اسلام به عنوان یک ایدئولوژی آلترناتیو قرار بدهد. اما در دوره رضاخان، ما به نسل دوم روشنفکری می‌رسیم که به دنبال تئوریزه کردن «دیکتاتور منور یا خیرخواه» بود.»



معضلی به اسم سگ‌گردانی بررسی بایدهای اخلاق مدنی و آموزه‌های دینی مرتبط از: غزاله حنیفه زاده

The challenge of companion dogs
A review about the related social and religious rules
By: Ghazaleh Hanifezadeh

سگ‌گردانی موضوعی است که این روزها پس از اعتراضات شماری از فعالان رسانه‌ای و وایرال شدن ویدئوهایی از خسارات و پیامدهای غیرقابل توجه آن، تبدیل به یکی از مسائل داغ اجتماعی شده است. البته که این مسئله برای اولین بار نیست که مورد توجه فعالان فضای مجازی قرار می‌گیرد و در سال 97 نیز بعد از حمله دو قلاده سگ خانگی به یک دختر 10 ساله در لواسان، مطالبات عمومی گسترده‌ای برای جلوگیری از این رفتار ضدمدنی شکل گرفت. هرچند در قانون مجازات اسلامی، بندهایی برای مجازات سگ‌گردانی در صورت وقوع حادثه و آسیب برای دیگران پیش‌بینی شده است، اما همچنان قانونی شفاف برای تعیین حدود سگ‌گردانی وضع نشده است.

واقعیت این است که این پدیده در مکان‌های عمومی باعث سلب آسایش و ایجاد مزاحمت برای عموم مردم شده و متأسفانه حوادث ناگواری هم در این بین اتفاق افتاده است. سگ‌ها که حتی امروزه نمادی برای تجمل‌گرایی افراد محسوب می‌شوند، می‌توانند بیماری‌های بی‌شماری را نیز به انسان منتقل کنند و موجب به وجود آمدن چالش‌های بهداشتی برای خانواده‌ها و جامعه شوند. همه این‌ها در حالی است که رفتارهایی نظیر سگ‌گردانی علاوه بر تجاوز به حقوق انسان‌های پیرامون، نوعی جنایت و تجاوز به حقوق و آزادی حیوانات خانگی است. برای نمونه کافی است توجه داشته باشیم که در پی رواج نگهداری این حیوانات، علاوه بر سلب آزادی طبیعی آنان به علت نگهداری در محیط‌های خانگی، اجرای انواع جراحی‌های زیبایی نظیر جراحی‌های بینی و پلک و گوش، کشیدن پوست، جراحی حنجره، خالکوبی، بوتاکس و جراحی‌های گوش‌بری و دمبری بر روی سگ‌ها و همچنین عقیم‌سازی آنان که مشخصاً تجاوز به حقوق اولیه آن‌هاست، به شکل قابل توجهی افزایش یافته است.

این‌ها کسانی نبودند که به دنبال آزادی باشند و عملاً ابزار دست رضاخان برای پیشبرد بحث باستان‌گرایی شدند. این بحث بعدها، به دلیل آشکار شدن جوهره مذهبی در میان روشنفکران، به سمت تشیع حرکت کرد و در دوره‌ای، مرحوم دکتر شریعتی و این طیف افراد که اساساً معتقد به تئوری «بازگشت به خویش» بودند و اتوپیایشان در نفی مدرنیته بود؛ به امام پیوستند و جمهوری اسلامی را برپا کردند. همین مسائل موجب شدند که جریان روشنفکری ما، ایدئولوژی اسلامی را پذیرفته و پس از شکسته شدن جامعه شبکه‌ای، پایگاه مرجع خود را در دانشگاه‌ها قرار دهد. البته که گاهی اوقات برخی از جریان‌های دانشجویی، فضای دانشگاه را تبدیل به میدان جنگ کرده بودند و جریان همواره در تلاش بود که دانشگاه را منجر به پیش آمدن مباحث



اما این روزها گرایش جریان روشنفکری به غرب متمایل شده است. توجه بکنید که چه تلورانسی در حرکت تاریخی این جریان شاهد هستیم؛ یعنی یک حرکت زیگزاگ از جریان روشنفکری وابسته به دولت در دوران مشروطه، جریان وابسته به غرب، بعدتر در باستان‌گرایی رضاخان و بعد از آن نیز در جهت انقلاب و در دوران آقای هاشمی هم در تلاش برای لیبرالیزه کردن حاکمیت. وی ادامه می‌دهد: «اما از علل به وجود آمدن دوم خرداد، خود آقای هاشمی رفسنجانی و آن 20 درصد رای کارگزاری دولت و همچنین توانمندی جریان تکنوکرات وابسته به آقای هاشمی بودند که موجب پیروزی آقای خاتمی شدند. بنابراین دولت مستقر، موافق روی کار آمدن آقای خاتمی بود؛ چنانکه وزرای اقتصادی آقای خاتمی در منزل آقای هاشمی جلسه می‌گذارند و آقای خاتمی نیز همان مباحث قبلی خود در زمان وزارت فرهنگ دوران سازندگی را دنبال می‌کند. معتقد هستم که دولت دوم خرداد تحت سلطه آقای هاشمی و تفکر لیبرال، چپ جدید را به قربانگاه برد و جریان روشنفکری را فدای اهداف جریان تکنوکرات و کارگزاران کرد. بنده به طور کلی علت حادثه کوی را در آن می‌دانم که جریان رادیکال دوم خرداد که با استراتژی «فشار از پایین و چانه‌زنی در بالا» به دنبال آمال خود بود، تصمیم داشت در این راستا از حضور میدانی جریان دانشجویی استفاده ابزاری بکند و در نهایت حادثه 18 تیر اتفاق افتاد.»

مجری جلسه وارد بحث می‌شود و اعلام می‌کند که زمان صحبت‌های بخش اول به اتمام رسیده است و جلسه باید وارد بخش بعدی شده و سوالات مربوطه از طرفین درباره واقعه کوی دانشگاه پرسیده شود. ادامه دارد...



در ادامه به بررسی برخی از آموزه‌های اسلام در مورد ارتباط با سگ‌ها می‌پردازیم. برای نمونه در قرآن کریم به ماجرای بلعم باعورا اشاره شده است که ماجرای دانشمندی از عالمان زمان حضرت موسی (ع) است که از راه حق انحراف پیدا می‌کند و به علت هواپرستی به سگ تشبیه شده است. در ابتدای سوره مائده، به حکم صید سگ شکارچی اشاره شده است؛ حیوانی که توسط سگ شکارچی صید می‌شود، گوشت حلالی دارد. همچنین علاوه بر آیات قرآن کریم، در احادیث و روایاتی نیز به مسئله ارتباط با سگ‌ها اشاره شده است. برای نمونه، عبدالله بن ابی یعفور به نقل از امام صادق (ع) می‌گوید: «همانا خداوند نیافرید خلقی را که نجس‌تر از سگ است». عذافر از امام صادق (ع) سوال کرد که نوشیدن و یا

وضو گرفتن با آبی که پس مانده برخی حیوانات مانند گوسفند و شتر و اسب و ... می‌باشد، چه حکمی دارد؟ امام پاسخ دادند:

«بنوش و وضو بگیر». اما وقتی فرد راجع به

سگ سوال کرد، امام وی را از این کار

نهی کردند. فرد پرسید که آیا او یک درنده

مانند دیگر درندگان نیست؟ امام فرمودند:

«نه به خدا، او نجس است. نه به خدا،

او نجس است».



همچنین امام علی (ع) در مورد نجاست سگ می‌فرمایند: «از نزدیک شدن به سگ‌ها پرهیزید و کسی که سگ مرطوبی را لمس کرد، لباسش را بشوید و چنانچه سگ خشک بود، بر لباسش آب پاشد». همچنین محمد بن مسلم از امام صادق (ع) در مورد سگ سلوقی که نوعی سگ شکاری معروفی می‌باشد، سوال کرد. امام فرمودند: «چنانچه که او را لمس کرده‌ای، دستت را بشوی».

بدیهی است که نگهداری سگ‌های خانگی و بحث سگ‌گردانی چه از نظر دینی و وحیانی و چه از نظر اجتماعی و مدنی، رفتار مناسبی نیست. متأسفانه تا به حال علیرغم اعتراضات گسترده‌ای که در این رابطه صورت گرفته است، هنوز هیچگونه واکنش موثر از سوی نهادهای مسئول مشاهده نشده است. وجه دردناک‌تر ماجرا آن است که در شرایط سخت اقتصادی و در زمانی که مردم مشکلات متعددی را در بحث معیشت روزانه خود دارند، شاهد اتفاقاتی مثل واردات چند میلیارد دلاری غذای سگ و موارد مشابه آن با ارز 4200 تومان هستیم که بنا به گفته یکی از اعضای وقت کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی نشانگر یک خیانت و رانت بوده است. شایان توجه است که ارز 4200 تومانی از ابتدا برای تامین بدون مشکل کالای اساسی و غذا و دارو طراحی شده است و حالا تخصیص این ارز برای واردات چنین اقلامی به داخل کشور، جدا باعث تعجب است.



امید است که مسئولین امر، با توجه به مشکلات عدیده مسائلی مثل سگ‌گردانی و با وجود مطالبات گسترده مردمی برای برخورد با این مسئله و همچنین با بررسی قوانین سخت‌گیرانه کشورهای مختلف اروپایی و غربی در بحث سگ‌گردانی، هرچه سریعتر نسبت به ساماندهی به وضعیت موجود اقدام کنند تا دیگر مطالبات مردمی نه بر روی مسائل اینچنینی که درباره مسائل اساسی کشور و مشکلات مختلف جامعه شکل بگیرد.



در اسارت ویروس منحوس (2)

مروری بر جوانب مختلف تأثیرات دوران پاندمی
از: پوریا دباغ عبداللہی

Imprisoned by the coronavirus (2)
About the various influences of the pandemic
By: Porya Dabbagh Abdollahi

کرونا، واژه‌ای که از دسامبر 2019 بر سر زبان‌ها افتاد و امروزه حقیقتی عجیب شده با زندگی روزمره ماست. اثراتی که این ویروس منحوس بر زندگی ما داشت، نه قابل وصف است و نه در مواردی قابل جبران. انسان‌های جامعه ما به عنوان افرادی که نقش محوری در تأثیر و تأثر در موضوع کرونا دارند، هریک واکنش‌های گوناگونی را بر اساس آنچه که ویژگی‌های شخصیتی افراد نامیده می‌شود، نشان می‌دهند. نوشتار حاضر، به بررسی بخشی از واکنش‌های انسانی در ارتباط با بیماری کرونا می‌پردازد. آنچه که در بررسی واکنش‌های انسانی باید مورد توجه قرار بگیرد، شرایط اقتصادی، فرهنگی و سطح معلومات افراد مورد مطالعه است. برای مثال، نمی‌توان انتظار داشت فردی که از سطح معلومات پایینی در حوزه پزشکی و بهداشت بهره می‌برد، بدون دریافت آموزش‌های لازم بتواند واکنش مناسبی را در زمینه پیشگیری از بیماری نشان دهد. کرونا، استرس زیادی را بر خانواده‌ها و جامعه تحمیل کرده و همانگونه که بدیهی است، این استرس زیاد، علاوه بر تحمیل بار اضافه روانی به جامعه، تعادل روحی و روانی افراد را به هم می‌ریزد. شاید موضوعی که امروزه به هیچ وجه بدان توجه نمی‌شود، بحث وجود انبوهی از بیماران روانی است که تحت تأثیر اثرات سوء کرونا قرار گرفته‌اند و اگر به این موضوع، آنگونه که بایسته و شایسته است، توجه نشود، جامعه به راحتی هر چه تمام‌تر به سوی افسردگی حرکت کند. امروزه اگر به تیزرهای تبلیغاتی در تلویزیون و رادیو یا بیلبوردهای سطح شهر توجه کنید، همگی یا از راه‌های پیشگیری صحبت می‌کنند و یا به بیان آمارهای گوناگون در زمینه مرگ و میر و ابتلا به بیماری مشغولند؛ اما هیچ بیلبورد یا تیزری وجود ندارد که به بررسی اثرات روحی کرونا پردازد و اطلاعات عمومی جامعه را در این زمینه افزایش دهد.

این واکنش‌ها در افرادی که بیماری زمینه‌ای دارند یا به طریقی سیستم ایمنی آنها مورد هدف توسط بیماری گوناگون قرار گرفته است، بسیار شدیدتر و بیشتر است؛ به طوری که در صورت ابتلا، این بیماری نیست که جان آنها را می‌گیرد، بلکه ترس و استرس بیش از حد موجب تضعیف هرچه بیشتر سیستم ایمنی آنها می‌شود. واکنش‌های انسانی نقش کلیدی در سیر پیشرفت و البته ابتلا به بیماری کرونا دارند. به عنوان مثال، فردی که اطلاعات مناسبی در زمینه کرونا دارد و مبتلا به این بیماری می‌شود، با توجه به پیش‌زمینه ذهنی بسیار مناسبی که دارد، روحیه خود را حفظ کرده و به درمان نیز پاسخ مناسبی می‌دهد. در مقابل، فردی که اطلاعات و پیش‌زمینه ذهنی نامناسبی دارد که بر اساس شایعات و خرافه‌ها در وی شکل گرفته است، با ابتلا به بیماری، خود را می‌بازد و در نهایت به درمان پاسخ مناسبی نمی‌دهد.



به بروز پیش‌آگهی مد نظر در مورد بیماری کرونا نمی‌انجامد. در جامعه افرادی هستند که با وجود سطح های بهداشتی بالا و سطح فرهنگی و اجتماعی مناسب، باز هم توصیه دیگری که در بررسی واکنش‌های انسانی در مورد کرونا باید مورد توجه قرار بگیرد، بحث ضریب ایمان افراد به موضوعاتی است که در ذهنشان وجود دارد. به عنوان مثال یک فرد سیگاری که مدت مدیدی است به استعمال دخانیات عادت دارد، با وجود اینکه هر روز آن عکس معروف مقایسه ریه‌های افراد سالم و سیگاری را بر روی پاکت‌های سیگار می‌بیند، اما باز به دلیل عدم باور قلبی به دانسته‌هایش، استعمال سیگار را ترک نمی‌کند. البته بحث عدم رعایت توصیه‌های بهداشتی باعث شیوع هرچه بیشتر این بیماری می‌شوند. ایمان ناشی شود. امروزه اکثر افراد جامعه و البته کادر درمان خسته و فرسوده شده‌اند و اینکه عدم رعایت توصیه‌های بهداشتی را صرفاً از عدم وجود باور به موضوعات بدانیم قدری جزئی‌نگری است و باید فرسودگی و خستگی آحاد جامعه را نیز در نظر داشته باشیم.



نکته آخر در بحث واکنش‌های انسانی در رابطه با کرونا، واکنش مردم به بحث واکسیناسیون است که در برخی از کشورها و مناطق دنیا به دلایل واهی یا حتی غیرواقعی به تعویق می‌افتد. به عنوان مثال، بحث آهن‌ریایی شدن بدن یا حتی بحث مرگ و میر متاثر از تأثیرات واکسیناسیون، از جمله شایعاتی هستند که مردم با استناد به آنان، تزریق واکسن خود را به تعویق می‌اندازند. نزدیک دو سال است که ایران با کرونا درگیر شده و روزهای سختی سپری شده‌اند. کنترل این شرایط بدون همبستگی و اتحاد جامعه میسر نخواهد بود و لذا چه بهتر است تا زمان واکسیناسیون کل جمعیت را با رعایت شیوه‌نامه‌های بهداشتی سپری کنیم، تا این تلخی مکرر کرونا با پایانی شیرین به اتمام برسد و به روزهای پرشور قبل کرونا بازگردیم.



کانال اطلاع رسانی:
@nashrieh_ofogh
ارتباط با ما:
@nashrieh_admin
برای ثبت پیشنهادات و انتقادات
و یاد درخواست همکاری
با شناسه فوق تماس بگیرید.



نشریه سیاسی،
اجتماعی و فرهنگی افق
سال اول؛ شماره سوم
1400 / 2021